

قصه دخترای ننه دریا

احمد شاملو
نقاشی از جاوید



قصه دخترای ننه دریا

احمد شاملو

تصویرها از جاوید



وابسته به مؤسسه انتشارات امیرکبیر

شامل: احمد

قصه دخترای ننه دریا

کسورفا از جاوید

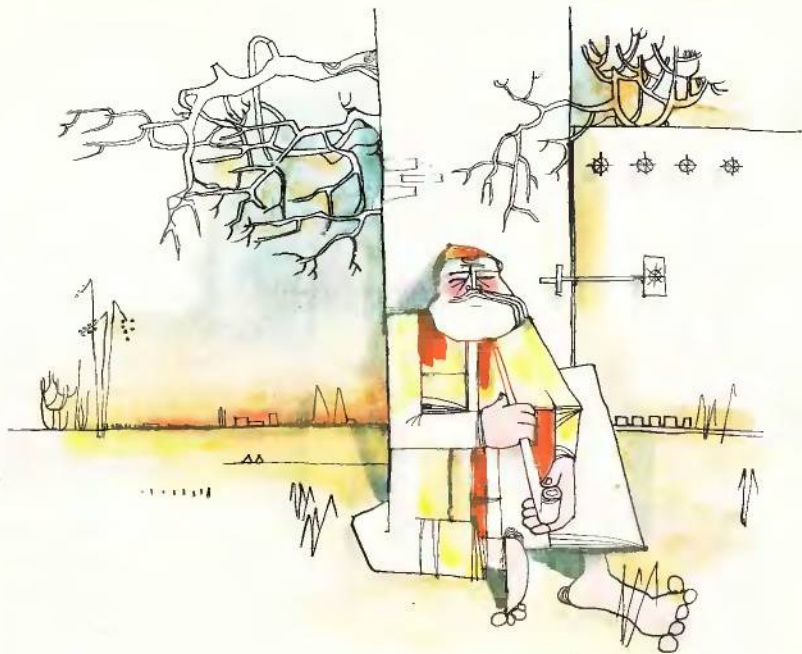
چاپ اول: ۱۳۵۷

چاپ و سفالی چاپخانه سپهر، تهران

حق چاپ محفوظ است.

یکی بود یکی نبود
جز خدا هیچی نبود
زیر این طاق کبود،
نه ستاره
نه سرود.

عموصحرا، تپلی
یا دوتا لپ گلی
پاودستش کوچولو
ریش و روحش دوقلو
چپقش خالی و سرد
دلکش دریای درد،
در باغو بسته بود
دم باغ نشسته بود:



«—عموصحرا! پسرات کو؟»

«—لب دریان پسران»

دخترای تنه دریا رو خاطرخوان پسران.

طفلیا، تنگ غلاغ پر، پاکشون

خسته و مرده، میان

از سر مزرعه شون.

تنشون خسته کار

دلشون مرده زار

دشون بینہ ترک

لباسشون نمده

پاهاشون لخت و پتی

کج کلاشون نمده،



می‌شین با دل تنگ
لب دریا سرسنگ
طفلیا شب تا سحر گریه کنون
خوابو از چشم به در دوخته شون پس می‌روئن
توی دریای نمور
می‌ریزن اشکای شور
می‌خونن — آخ که چه دلدوز و چه دلسوز
می‌خونن ! —:

« — دخترای ننه دریا ! کومه سون سرد و سیاس
چش امیدسون اول به خدا، بعد به شماس



کوره‌ها سرد شدن
سبزه‌ها زرد شدن
خنده‌ها درد شدن.
از سرتیه، شبا
شیهه اسبای گاری نمیاد،

از دل بیشه، غروب
چهچه سارو قناری نمیاد،

دیگه از شهر سرود
تکسواری نمیاد،

دیگه مهتاب نمیاد
کرم شبتاب نمیاد

برکت از کومه رفت
رستم از شاهنومه رفت .



تو هوا، وقتی که برق میچه و بارون می کنه
کمون رنگه به رنگش دیگه بیرون نمیاد

رو زمین، وقتی که دیب دنیا رو پر خون می کنه
سوار رخس قشنگش دیگه میدون نمیاد.

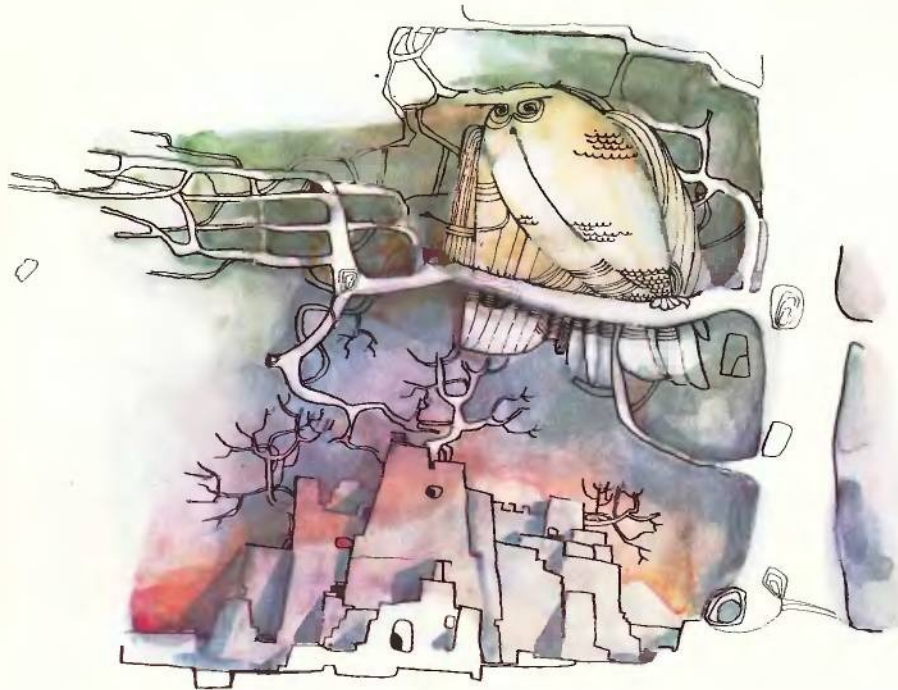


شبا شب نیس دیگه، یخدون غمه
عنکبوتای سیا شب تو هوا تار می تنه.

دیگه شب مرواری دوزون همیشه
آسمون مثل قدیم شبها چراغون همیشه.

غصه کوچک سردی، مٹ اشک،
جای هر ستاره سوسومی زنه؛

سر هر شاخه خشک
از سحر تا دل شب جفده که هو هو می زنه.



دلا از غصه سیاس
آخه پس خونۀ خورشید کجاس؟

قفله — وازش می کنیم

قهره — نازش می کنیم

می کشیم منتشو

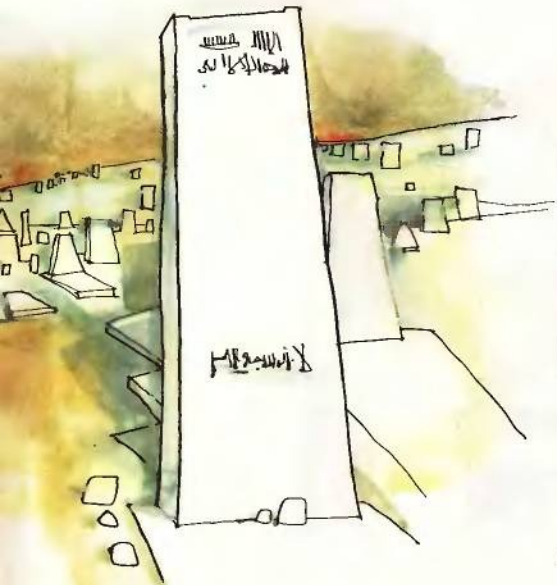
می خریم همتشو...

مگه زوره؟ به خدا هیچکی به تاریکی شب تن نمیده

موش کورم که میگن دشمن نوره،

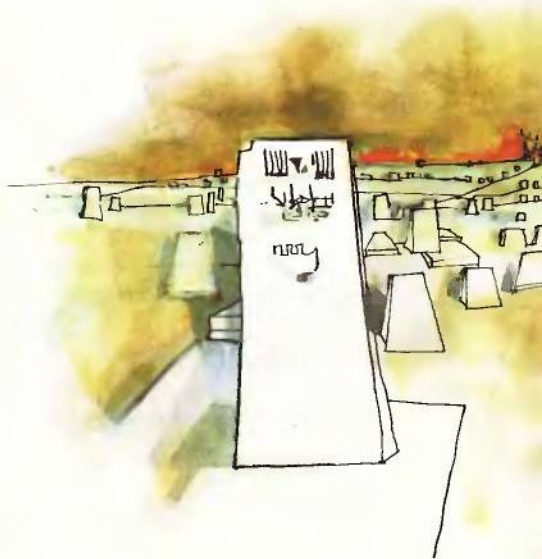
به تیغ تاریکی گردن نمیده





دخترای ننه دریا! رو زمین عشق نموند
خیلی وخ پیش بارو بندیلشو بست خونه تکوند
دیگه دل مثل قدیم عاشق و شیدا نمی شه
تو کتابیم دیگه اون جور چیزا پیدا نمی شه

دنیا زندون شده، نه عشق و نه امید و نه شور،
برهوتی شده دنیا که تا چش کار می کنه مردمس و گور
نه امیدی — چه امیدی؟ — به خدا حیف امید! —



نه چراغی - چه چراغی؟ چیز خوبی میشه دید-؟
نه سلامی - چه سلامی؟ - همه خون تشنه هم! -
نه نشاطی - چه نشاطی؟ مگه راهش میده غم؟ -
داش آکل، مرد لوطی،
ته خندق، تو قوطی!
توی باغ بی بی جون
جم جمک، بلگ خزون!



دیگه ده مثل قدیم نیس که از آب دُر می گرفت
باغش انگار باهارا از شکوفه گُر می گرفت:
آب به چشمه! حالا رعیت سر آب خون می کنه
واسه چارچیکه آب، چل تارو بی جون می کنه.

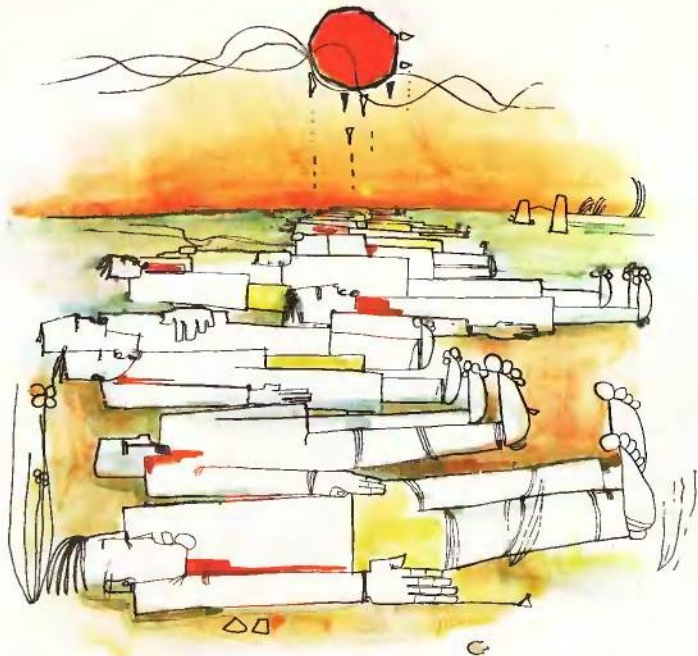


نعشا می‌گندن و می‌پوسن و شالی می‌سوزه
پای دار، قاتل بیچاره همونجور تو هوا چش می‌دوزه:

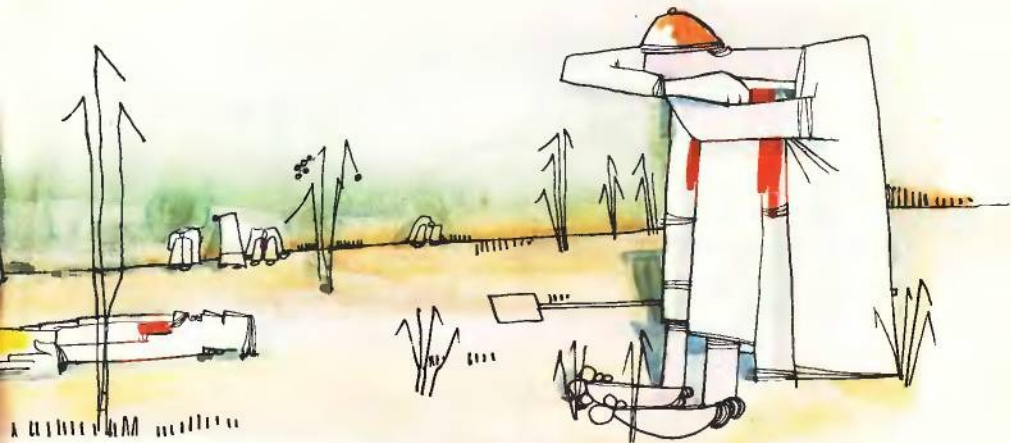
— «چی می‌جوړه تو هوا؟»

— «رفته تو فکر خدا...»

— «نه برادر! تو نخ ابره که بارون بزنه
شالی از خشکی درآد، پوک نشادون بزنه»



آگه بارون بزنده !
آخ ! آگه بارون بزنده !» .





دخترای ننه دریا ! دلمون سرد و سیاس
چش امیدمون اول به خدا بعد به شماس .
ازتون پوست پیازی نمیخایم
خودتون بسمونین — بقچه جاهازی نمیخایم

چادر یزی و پاچین نداریم
زیر پاسون حصیره، قالیچه و قارچین نداریم.

بذارین برکت جادوی شما
ده و بیرونه رو آباد کنه
شینم سوی شما
جیگر تشنه مونو شاد کنه
شادی از بوی شما مس شه همینجا بمونه
غم، بره گریه کنون، خونه غم جا بمونه...»



پسرای عموصحرا، لب دریای کبود
زیر ابر و مه و دود
شبوا از رازسیا پُر می‌کنن،
توی دریای نمور
می‌ریزن اشکای شور
کاسهٔ دریا رو پر دُر می‌کنن.

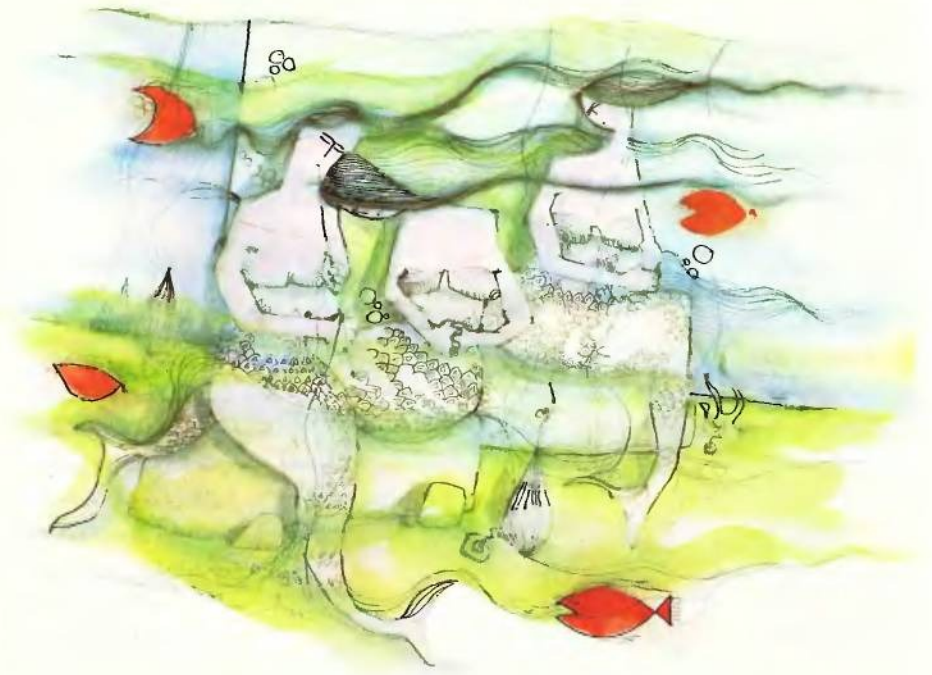
دخترای ننه دریا، ته آب
می‌شینن مست و خراب.

نیمه عریون تشون
خزه‌ها پیرهنشون
تشون عُرم سراب
خندهشون غلغل آب
لبشون تُنگ نمک
وصلشون خنده شک
دلشون دریای خون،

پای دیفار خزه
می خونن صُجه کنون :

«— پسرای عمو صحرا لبتون کاسه نبات
صدتا هجرون واسه یک وصل شما خمس و زکوة!
دریا از اشک شما شور شد و رفت
بختمون از دم دردور شد و رفت.
راز عشقوسر صحرا نریزین
اشکتون شوره، تو دریا نریزین!

آگه آب شور بشه، دریا به زمین دس نمیده
ننه دریام دیگه ما رو به شما پس نمیده



دیگه اون وخ تا قیامت دل ما کنج غمه
اگه تا عمر داریم گریه کنیم، باز کمه.
پرده زنبوری دریا میشه برج غممون
عشقتون دق میشه، تا حشر میشه همدمون! «
مگه دیفار خزه موش نداره؟
مگه موش گوش نداره؟ —
موش دیفار، ننه دریا رو خبردار می کنه.
ننه دریا کج و کوچ
بددل و لوس و لجوج

جادو در کار می‌کنه.
تا صداشون نرسه
لب دریای خزه،
از لجش غیه کشون ابرارو بیدار می‌کنه:

اسبای ابرسیا
تو هوا شیهه کشون،

بشکه خالی رعد
روی بوم آسمون.

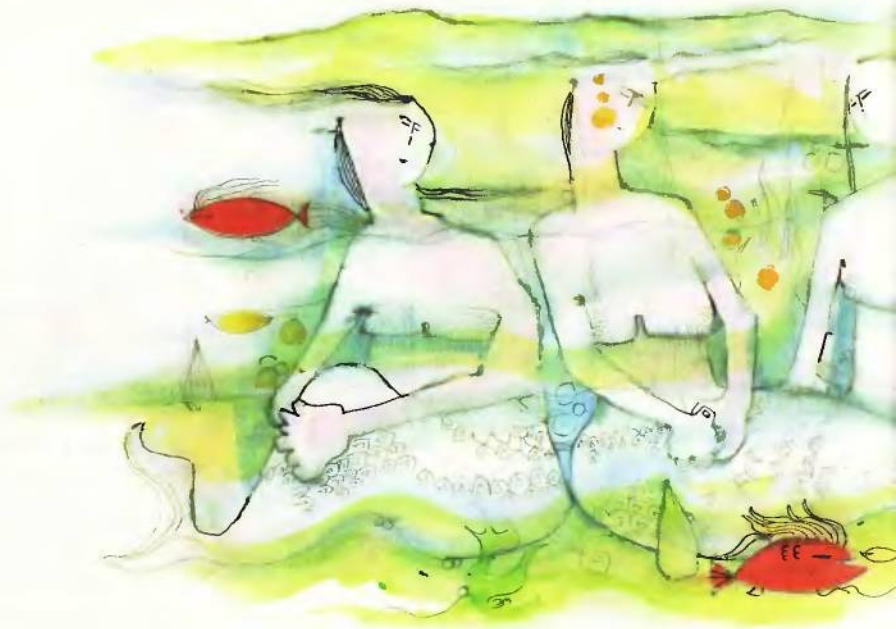


آسمون، غرومب غرومب !
طبل آتیش دودودومب !

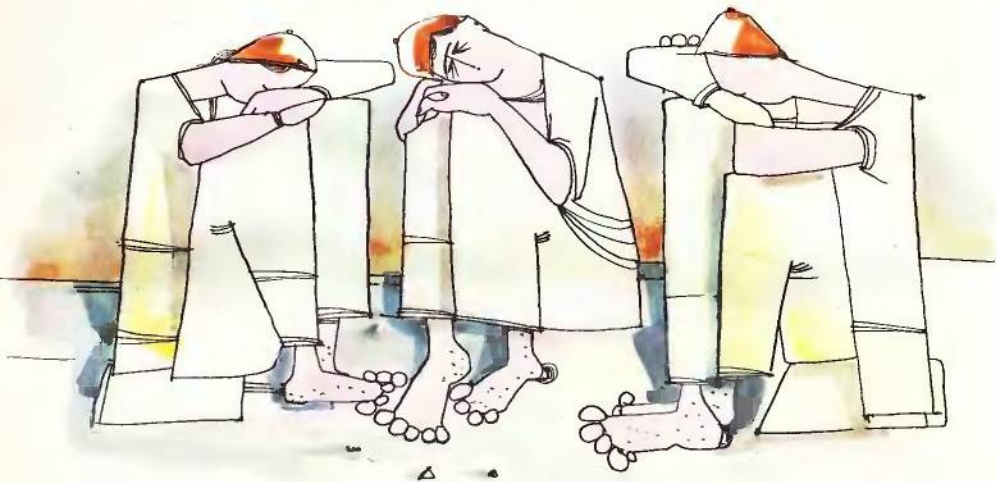
نعره موج بلا
میره تا عرش خدا

صخره‌ها از خوشی فریاد می‌زنن.
دختر از دل آب داد می‌زنن :

« — پسرای عموصحرا ! دل ما پیش شماس ،
نکنه فکر کنین حقه زیر سر ماس ؟ — :
ننه دریای حسود
کرده این آتش و دود ! »



پسرا، حیف که جز نعره و دلریسه باد
هیچ صدای دیگه بی
به گوشاشون نمیا د! —
غمشون سنگ صبور
کج کلاشون نمده
نگاشون خسته و دور
دلشون غصه ترک،
توسیهی، سوت و کور
گوش سیدن بهسوج سرد
می ریزن اشکای شور
توی دریای نمور...



جم جمك برق بلا
طبل آتیش تو هوا!
خیز خیزك موج عبوس
تا دم عرش خدا!

نه ستاره نه سرود
لب دریای حسود،
زیر این طاق کبود
جز خدا هیچی نبود
جز خدا هیچی نبود!





بہا ۱۲۰ روپے